

آيا محمډولپخان بدخشي در سقوط شاه امان الله نقش داشت؟

مدخل:

مؤرخ و هر کسی که دست در کار تاریخ نگاری می زند، قبل از همه باید دارای وجدان درست گوئی و حقیقت جوئی باشد و هدفش از پژوهش در یک امر تاریخی، روشن ساختن زوایای تاریک و مبهم رخدادهای تاریخی، بشمول سرگذشت رجال و شخصیت هایی باشد که به نحوی از آنحاء در روند حوادث موثر بوده اند.

در طی سالهای دههٔ اخیر در ارتباط به دوره امانی و کارکردهای مشروطه خواهان دوم کتب و رسالات متعددی نوشته شده و به چاپ رسیده اند که از آن جمله اند:



محمډولی خان دروازی

- ۱- جنبش مشروطیت در افغانستان، نوشته مرحوم پوهاند حبیبی، چاپ ۱۳۸۳ کابل
- ۲- افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان، نوشته فضل غنی مجددی، چاپ ۱۹۹۷ امریکا.
- ۳- کرسی نشینان کابل، نوشتهٔ سیدمهدی فرخ، سفیر ایران در کابل در عهد امانی، بکوشش محمداصف فکرت. چاپ مشهد ایران ۱۳۷۰
- ۴- روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، نوشته لودویک آدمک، ترجمه محمدافضل صاحبزاده، چاپ ۱۹۹۹
- ۵- آتش در افغانستان، نوشته ریه تالی استوارت، ترجمه کوهسار کابلی، چاپ ۲۰۰۰ پشاور
- ۶- ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد، نوشته پوهنپار سیدمسعود، چاپ ۱۳۷۶، پشاور
- ۷- دوره امانی، نوشته کانديدای اکادميسين دکتور اسدالله حبیب، چاپ وزارت اطلاعات و کلتور، کابل
- ۸- دپاچا امان الله و اکمنی ته یوه نوی کتنه، نوشته پوهاند داکتر حسن کاکر، چاپ ۲۰۰۵ پشاور
- ۹- علامه محمودطرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، تالیف نگارنده این سطور، چاپ ۲۰۰۴، پشاور
- ۱۰- جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، تالیف پوهاند سید سعدالدین هاشمی، چاپ ۱۳۸۰ استکهلم
- ۱۱- غازی امان الله خان، دافغانستان دخپلواکی ستوری، مجموعه مقالات بمناسبت ۸۶ مین سالگرد استرداد استقلال کشور، چاپ د افغانستان کلتوری ودی تولنه، کلن آلمان ۱۳۸۴
- ۱۲- جلد اول و دوم افغانستان در مسیر تاریخ از میرغلام محمدغبار، چاپ ۱۹۶۷ و ۱۹۹۹
- ۱۳- افغانستان در پنج قرن اخیر، از میرمحمدصدیق فرهنگ، چاپ ایران ۱۳۷۱

در تمام آثار فوق الذکر تذکراتی در مورد محمډولپخان دروازی بدخشانی در جنبش مشروطیت دوم و در برخی از آنها اشاراتی در مورد حزب جمهوریت تحت رهبری محمډولی خان دیده میشود. در عین حال گفتارهای کنایه آمیز و گاه مستقیمی در این آثار به نظر می خورد که گویا محمډولی خان و برخی رجال دیگر نزدیک به شاه امان الله با بجهٔ سقاو تبانی و روابط محرمانه ای داشته اند. این اشارات و کنایه ها مرا واداشت تا مقالتي در باره محمډولی خان دروازی بدخشي، که یکی از رجال موثر در دولت امانی و حاکمیت مشروطه خواهان بوده است، بنویسم و نظر دیگران را بدان جلب کنم که اگر اسناد و مدارکی در نزد هموطنان وجود داشته باشد ارائه شود تا آن اشارات را تردید و یا تکمیل کند.

محمډولپخان، در مظان اتهام :

محمد و لپخان دروازی، سرکرده غلام بچه گان دربار امیر حبیب الله خان، یکی از رجال مهم عهد امانی و از جمله مشروطه خواهان فعال و مردی دراک و هوشیاری بود. او به دسته عین الدوله و علیا حضرت سرورسلطان (سراج الخواتین) مادر شاه امان الله وابسته گی داشت و در وقایع جلوس امان اللهخان فعالیت و شایسته گی کاری از خود نشان داده بود، بنابراین پس از بقدرت رسیدن امان اللهخان، محمډولپخان به رتبه جنرالی و نشان حسن خدمت نواخته شد. و بعد از آن بحیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در رأس هیئتی به اتحاد شوروی و دیگر ممالک اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و با لنین ملاقات نمود و روابط سیاسی افغانستان را با آن دولت قایم نمود و نخستین معاهده دوستی با اتحاد شوروی را در ۲۸ فیبروری ۱۹۲۱ (= ۱۰ حوت ۱۲۹۹ش) امضا کرد. بعد ها بحیث وزیر امور خارجه بجای

محمود طرزی و سپس بحیث وزیر حربیه و پسانتر به حیث وکیل مقام سلطنت ایفای وظیفه نمود. او یکی از عناصر ضد انگلیسی بود و تا آخرین روز حیاتش (اواخر ۱۳۰۸ ش) که با محمود سامی یکجا محاکمه شد، بر همین ذهنیت ضد انگلیسی خود پا بر جا بود. (۱)

در اینجا می‌خواهم بدون مجامله و بدون بیم یا امید از کسی بگویم که من نه با محمودلیخان دشمنی دارم و نه دوستی، دوستی و عدم دوستی من متناسب به نقش مثبت و یا منفی او است که در قوام جنبش مشروطیت و استقلال و بالنتیجه در تحکیم حاکمیت مشروطه خواهان داشته است که به نظر من مشروطه خواهان دوم در شرایط روزگار خود از روشنفکران فداکار جامعه خود به حساب می‌آمدند و بایستی به اندیشه‌های عدالت‌پسندانه‌شان احترام کرد و احترام می‌کنم. میزان خوش بینی و احترام من نسبت به محمودلیخان از همین احساس وطن پرستانه منشاء می‌گیرد و با همین سنج به او مینگریم که تا چه حد دلبسته و متعهد به حاکمیت روشنفکران هم‌رزم خود بوده و تا چه اندازه از اعتماد و باور اعلیحضرت شاه امان الله به نفع دزدان سرگردنه استفاده کرده است یا خیر؟

اخیراً فضل غنی مجددی در کتاب خود اتهامهایی را بر او وارد نموده که گویا بخاطر افکار سوسیالیستی و جمهوریخواهی خود با شاه امان الله مخالف بوده و بنابراین برای بدست آوردن قدرت، بچه سقاو رادر شورش برضد امان الله‌خان تقویت میکرده است. اگرچه این اتهامات در نگاه اول عجیب و پذیرفتنی به نظر نمی‌آید، ولی انسان را وا میدارد تا در موضوع سقوط دولت امانی، بیشتر دقت کند و علت را در وجود خود مشروطه خواهان نیز جستجو نماید.

فصل غنی مجددی در کتاب خود (افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله‌خان - چاپ ۱۹۹۷)، سعی نموده تا دودستگی در میان ارکان دولت امانی و منجمله نقش محمد ولی خان وکیل مقام سلطنت را در همیاری با بچه سقاو برجسته سازد، و نقش خانواده حضرات مجددی را در سقوط دولت امانی یک نقش درجه دوم وانمود کند.

فضل غنی مجددی، ضمن بررسی عوامل تضعیف کننده دولت امانی و بروز اغتشاشها در مرحله اول اصلاحات به گروه‌های سیاسی رقیب در کابینه اشاره کرده از رقابت بین دو گروه یکی برهبری صدر اعظم سردار عبدالقدوس خان و دیگری برهبری محمودطرزی وزیر خارجه یاد آور میشود و علاوه میکند که محمودطرزی طرفدار نظام مشروطه و سردار عبدالقدوس خان طرفدار نظام سلطنتی قوی (از نوع حکومت امیر عبدالرحمن خان) بود و مشروطه خواهان را به نظر کمونیست میدید و حتی برای قلع و قمع شان، استفتای کفر مشروطه خواهان را از علمای قندهار کرد ولی علمای قندهار مشروطه خواهان را رد نکردند و نظری مبنی بر قلع و قمع آنها ندادند پس سردار عبدالقدوسخان نامه مفصلی به این منظور به شمس المشایخ و نور المشایخ فرستاد و نظریات علمای قندهار را نیز ضمیمه کرد و انتظار داشت که نظریات او مورد تأیید حضرات قرار بگیرد که نگرفت. (۲) این نامه‌ها را مرحوم غبار نیز به اجازه محمد معصوم مجددی در کتاب خود درج و بر آن تبصره‌های مهمی نموده است. (۳)

پس از آن آقای فضل غنی در بررسی عوامل سقوط دولت امانی شدت رقابت‌های سیاسی را در ارکان دولت مهم تلقی کرده از چهار پنج گروه رقیب بنام: گروه علمای اسلامی برهبری خانواده مجددی، گروه محمد ولی خان، گروه علی احمدخان شاغاسی و گروه غلام نبی‌خان چرخ‌چی به علاوه گروه طرفداران سردار نصرالله خان برهبری اختر محمد خان اسم می‌برد. و اما در مورد گروه محمودولی خان می‌گوید که: تنظیم محمد ولیخان از منظمترین تنظیمهای آنوقت بود. پروگرام سیاسی تنظیم محمد ولیخان شبیه سوسیال دموکراتها امروزی بود. تنظیم طرفدار نظام جمهوری تحت قیادت محمودلیخان بود... روابط محمد ولی خان با امان الله خان در نتیجه سیاست مستقلانه شاه و عدم سهم دادن بدیگران در نظام برهم خورد، لهذا گروه او در فکر انقلاب علیه امان الله خان و تعیین محمد ولی خان در راس دولت شدند. لیکن گروه محمودولی خان در نتیجه دلایل سه گانه ذیل نتوانست کاری از پیش ببرد:

- ۱ - نداشتن قاعده ملی قوی تا بدان در قیام ملت اتکا کنند.
 - ۲ - عدم همکاری علمای اسلامی با آنها بخاطر افکار سوسیالیستی و مشروطه خواهی اعضای گروه.
 - ۳ - عدم روابط نیک بین اعضای گروه و نیروهای نظامی.
- چون عناصر فوق در تنظیم محمودولی خان وجود نداشت، لهذا برای رسیدن به هدف سیاسی محمد ولی خان در تقویت حبیب الله کوشید. با اینکه امان الله‌خان سقوط کرد، ولی گروه محمودولی خان منفعت سیاسی را بدست نیاورد. (۴)

تذکرات فضل غنی مجددی در مورد اندیشه‌های جمهوری طلبی محمودولی خان (که البته در زمان و مکان مناسب اندیشه‌های خوبی است) انسان را به یاد اوضاع کابل قبل از استقلال می‌اندازد، زیرا در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، کابل بسیاری از انقلابیون هندی را در خود جای داده بود. با وجود اقدامات حکومت امیر حبیب الله خان مبنی بر جلوگیری از فعالیت انقلابیون هندی در سال ۱۹۱۶ «حکومت مؤقت هند» از طرف انقلابیون هندی در کابل تحت ریاست مهندرا پرتاب و معاون او مولوی برکت الله ایجاد گردید. آنها بعد از ایجاد تماس با فدراسیون روسیه به ترتیب در اوایل سال ۱۹۱۸ و در آغاز ۱۹۱۹ به جمهوری شوروی رفتند. و در پایان سال ۱۹۱۹ میلادی ۲۸ نفر از اعضای جمعیت انقلابی هند که تحت رهبری «عبدالرب. ب. اچاریا» فعالیت مینمودند از طریق کابل به تاشکند رفتند. به همین سلسله دوتن دیگر از انقلابیون هند بنام‌های محمدعلی و محمدشفیق در اپریل ۱۹۲۰ از راه کشورما عازم تاشکند گردیدند. (۵)

موجودیت و عبور نمایندگان جمعیت انقلابی هند، در پخش افکار و اندیشه های انقلاب اکتبر در میان افغانها بی تاثیر نبود. یک سند مربوط به شعبه سازمان جاسوسی انگلیسی در پشاور (انتلجنت سرویس) که توسط وزارت امنیت عمومی دورۀ امانی بدست آمده و اصل آن نزد ظهور الله ظهوری (عضو هبری سازمان سازا) و یک نسخه فوتوی کاپی آن نزد نگارنده این سطور در کابل موجود بود و بعد در زمره سایر اسناد و کتب مولف تباه شده، ولی اصل آن سند در نزد دکتر حقنظر نظروف در اکادمی علوم تاجیکستان موجود است، حاکی از آن است که: «شاخه کابل حزب کمونیست هند زیر تاثیر بین الملل سوم کارگری فعالیت خود را توسعه میدهد. این شاخه در کابل زیر نظر ظفر حسن خان و الله نواز خان دوتن از انقلابیون هندی فعالیت مینمایند.» از فعالین افغانی این سازمان در مدرسه حربیه کابل دو تن بنام های سید انور شاه و سلطان میرزا بودند که افکار انقلابی را میان جوانان اشاعه میدادند. سند همچنان نشان میدهد که انقلابیون افغانی در تاشکند - مسکو - بخارا و سرحدات افغانی فعالیت نموده و میخواستند رژیم جمهوری را در افغانستان مستقر سازند. بر اساس این سند، سازمان جمهوری خواهان انقلابی افغانستان تحت رهبری حاجی یعقوب خان رستاقی (رئیس کمیته انقلابی افغانستان) و جعفر رفیق و خال محمد میمنگی پنج شش ماه بعد از بین الملل سوم (کمینترن) ایجاد شده بود. بدینگونه سند از موجودیت کمیته انقلابی در افغانستان سخن میگوید. (۶)

در اینکه اندیشه های جمهوری خواهی در افغانستان قبل از استقلال وجود داشته و طبعاً در دوره دموکراسی امانی نیز زنده بود، شکی نیست و اما چنانکه دیده میشود اشخاص انقلابی مزبور نه تنها در دربار بلکه حتی در حکومت امانی نیز شغلی نداشتند، پس باید رد پای این «حزب انقلابی» و رهبری آن را در اطراف دربار جستجو کرد.

غبار غمگانه در این مورد نوشته میکند که: «در داخل دستگاه حکومت نیز با تردستی و درجامه دوستی سبوتاژ و کارشکنی آغاز یافت. در بین روشنفکران وطن پرست یک دسته عناصر مرموز بشکل یک حزب نقابدار و مصنوعی رخنه کرد. این نقابداران شارلتان در مرکز و شرق کشور جهت فریفتن مردم شعارهای دروغین میدادند و ظاهراً از «جمهوریت» دم میزدند، اما اینها معنای دشمن جدی دیموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده برای دیگران خدمت میکردند و بعدها معلوم شد که ایشان بجز مزدور و آله یی در دست ارتجاع و استبداد نبودند، زیرا در زیر عنوان «جمهوری خواهی» برای از پا در آوردن رژیم امانیه کوشیدند. وفی الواقع راه را برای برقراری یک رژیم ارتجاعی باز کردند، در حالی که دیموکراتهای حقیقی بر ضد نظام کهنه فیودالی بوده بهبود حال میلیونها دهقان کشور را مد نظر داشتند و در مقابل ارتجاع از اصلاحات و بقای دولت امانیه حمایت می نمودند. روی هم رفته فعالیت این دسته ارتجاعی، سیلابی از پروپاگاندا مهیج و تحریکات آمیز را در سرتاسر کشور جاری نمود و افکار مردم را منحرف ساخت. البته در بین تمام این فعالیتها، تبلیغ روحانیون نقش برجسته تری داشت، زیرا اینها توانستند که تمام توده ها را که قبلاً از طرز اداره دولت شاکی و رنجیده بودند، با اسلحه تلغین و تکفیر شاه مجهز نمایند.» (۷)

پس معلوم میشود که رهبری این گروه از رجال مهم و موثر در دولت و دربار امانی بوده که حتی غبار با تمام شجاعت بیان خود از ذکر نام شان پرهیز کرده است.

اتفاقاً فضل غنی مجددی از خانواده حضرات مجددی که بر خزینه بزرگی از اسناد خانواده مجددی دست یافته و بر مبنای این اسناد کتابی تحت عنوان «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان» به نشر سپرده است، آنجا که علل سقوط حکومت امانی را بررسی مینماید از شگاف میان دستگاه دولت و موجودیت گروه های مختلف سیاسی، منجمله از گروه **جمهوریت خواهان تحت رهبری محمد ولیخان وکیل مقام سلطنت** نام می برد و متذکر میگردد که گروه محمد ولی خان بدلیل داشتن افکار سوسیالیستی نتوانست حمایت علمای اسلامی (منظور خانواده مجددی است) بدست آورد، و بنابراین خواست با تقویت بچه سقاو قدرت سیاسی را بدست بیاورد که نیاورد. (۸)

فضل غنی مجددی می نویسد که شاه امان الله از «اجتماعات علمای اسلامی و زعمای قبایل خصوصاً سلیمانخیل و جاجی در دیره اسماعیل خان با حضرت نورالمشایخ اصلاً اطلاع نداشت. پادشاه از حلقه سری و مهم در عقب حبیب الله بچه سقاو، مانند صاحب زاده عبدالغفور جان و صاحب زاده عبدالله جان که هر دو از خانواده مجددی و بعداً ارکان عالی دولت را در حکومت حبیب الله ساختند، بی اطلاع بود.» (۹) او در جای دیگری از قول محمد سمیع قوماندان پولیس مینویسد: «میخواستیم که در کوه دامن چند روز دیگری در دستگیری بچه سقاو اقدام کنم، در این اثنا شخصی برایم اطلاع داد که بچه سقاو در قلعه مراد بیک بجای محمد ولیخان وکیل است. در آن وقت بدرستی گمان کرده نتوانستیم که این چنین دزد جانی بجای وکیل پادشاه آمده بتواند.» (۱۰)

آقای مجددی باز مینویسد: «حکومت اعلان کرد که اگر حبیب الله خود را تسلیم کند مورد عفو قرار میگیرد. حبیب الله موافقت کرد که خود را تسلیم کند، لیکن سیداحمد خان در تحقیقات محاکمه اش می نویسد که: یکرروز در گلخانه برای چیزی کارضرابخانه آمده بودم وقت نان بود، سردار محمد عثمانخان مرحوم پهلوی او (حبیب الله کله کانی) نشست با او بیان میکرد که: چند مرتبه برای محمد ولی خان پیغام کردم که شما بامن عهد کنید من آمده توبه میکنم و بمن اطمینان

بدهید ، نامبرده پیغام فرستاد که اگر من بشما عهد کنم عهد شکن می شوم. امان الله خان شما را میکشد و من بد عهد میشوم. بعد از آن من هم در پی کار خود کوشیده سرشته جمع آوری را نمودم.» (۱۱) عین مطلب را رئیس تنظیمیه سمت شمالی احمدعلیخان، در اوراق تحقیقات دیوان عالی محاکمه محمد ولیخان بیان کرد و نوشت: «دومرتبه در زمان تشریف فرمائی اعلیحضرت امان اللهخان به اروپا پسر سقاو نزد موصوف (محمولیکان) آمد از کردار خود اظهار ندامت کرده تائب میشد از جانب وکیل مذکور قبول نشده خواهش وی رد و نامبرده را از بدعهدی اعلیحضرت ممدوح خایف ساخته قبول توبه مذکور را از جانب اعلیحضرت از باعث اینکه بقول اعلیحضرت اعتماد ندارم، رد کرده است.» (۱۲) مولف در ادامه این نقل قول مینویسد که حبیب الله پس از قدرت یابی موفق محمد ولی خان را نسبت بخود همیشه تقدیر میکرد و طی فرمانی از روش محمد ولی خان اینطور تقدیر کرد:

« محمد ولی خان هر قدر عسکرو نفرکه بخواد داده شود!

(فرمان نمبر ۱۸۴، ۲۳ شعبان ۱۳۴۸)

عالیجاه عزت همراه محمد محسن خان والی و عزتمند سیدآقا خان قوماندان! صداقت همراه محمد ولی خان وکیل سابقه امان الله را از حضور اجازة داده شد که بخانه خود برود، لذا شما را امر است که بمصلحت خود نامبرده هر قدر نفری که برای بهره و حفاظت مالی و جانی خود بخواهد برایش مقرر کرده به نفری خود امر حضور را بفهمانید که در تحت اثر خود وکیل بوده به مال و هستی و خود او تکلیفی نرسانند و محض برای حفاظت خانه او باشند که از دیگر طرف هم مزاحمتی به آنها نشود تا به آسوده حالی با عایله خود باشند. محل امضاء شیرجان ، مهر حبیب الله ، ثبت صفحه ۱۱ فرامین دوره حبیب الله خان» (۱۳)

نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» مینویسد: «در مرحله اشغال کابل سردرگمی مستولی بود و هیچکس نمی دانست که محمدولیخان کجاست؟ بعدتر حبیب الله او را احترامانه دعوت نمود که باوی بحث و مذاکره کند ، که این طرز پیش آمد در آینده به قیمت حیاتش تمام شد. یک روز در اجتماع اشخاص اریستوکرات در کابل، حبیب الله (کلکانی) یک میل تفنگ خوب بدست داشت و گفت که محمد ولی خان از طریق باغبان خود برایش ارسال کرده بود و در ملای عام از وی تشکر کرد، محمدولی خان خیلی ها دست پاچه گردید، او در مقابل برتانوی ها رویه خوب داشت و هم در مورد حبیب الله عقیده خود را تغییر نداد.» (۱۴) و در جای دیگر مینویسد: «حبیب الله شخص قابل اعتماد بود و در قطعه نمونه از خود رشادت نشان داده بود و به رهبری وی عقیده داشتند. محمدولی خان در اینجا با هر دو طرف (یعنی هم با شاه و هم با حبیب الله) گفتگو داشت، حتی برای وی یک تفنگ خوب را بقسم تحفه ارسال کرد.» (۱۵)

تحقیقات داکتر حسن کاکر در این ارتباط:

داکتر حسن کاکر در این اواخر (۱۳۸۴ ش) کتابی بزبان پشتو تحت عنوان «دپاچا امان الله واکمنی ته پوه نوی کتنه» (نگاه تازه بر دوران حکومت شاه امان الله) بمناسبت هشتاد و پنجمین سال استرداد استقلال کشور بدست چاپ سپرده که در آن نکات تازه در ارتباط به حزب جمهوریت محمدولیخان و گروه او در اختیار خواننده میگذارد. در این کتاب نشان داده میشود که چگونه رجال موثر این گروه که از نزدیکان شاه بودند در لباس هوا خواه و همکاران نزدیک شاه ، نقش خود را در جهت سرنگونی دولت اوبه اجرا در آوردند و دولت امانی را در دره سقوط پرت نمودند، بدون آنکه خود از این سقوط سودی بدست آورده باشند.

داکتر کاکر ، منبع روایت خود را کتابی میداند تحت عنوان «سقوط شاه امان الله» که از طرف منشی علی احمدخان (منشی دربار شاه امان الله) در ۱۹۲۹ نوشته شده و توسط سکات انگریز به زبان انگلیسی برگردانده شده است. این اثر در کتابخانه های بریتانیا موجود است و داکتر کاکر از روی کاپی همین اثر که داکتر ارغنداوی آنرا برایش از لندن ارسال نموده، نقش رجال موثر گروه جمهوریت را در تخریب دولت امانی به بررسی گرفته است. (۱۶)

داکتر کاکر بر اساس نوشته های منشی علی احمد و فیض محمد کاتب، علت شورش شینواریها را تحریکاتی میداند که از طرف حزب جمهوریت بر رهبری محمد ولیخان و عضو برجسته آن غلام صدیق خان چرخ صورت گرفته بود. غلام صدیق خان چرخ کسی بود که وقتی سردار شیر احمدخان موظف به تشکیل کابینه شد و نام اعضای حکومت خود را به شاه پیش نمود، شاه همه اعضای حکومت او را پذیرفت به استثنای یکنفر. مگر وقتی موضوع با غلام صدیق خان که به عنوان وزیر امور خارجه مدنظر گرفته شده بود، مطرح گردید، او مخالفت خود را با لیست کابینه ابراز و اظهار کرد که نه تنها خودش، بلکه هفتاد تن از ماموران بلند رتبه ملکی و نظامی نمیخواهند در تحت فرمان سردار شیر احمد خان کار نمایند. در واقع غلام صدیق خان این موضع گیری را به قوت محمدولیخان اتخاذ کرده بود. شاه وقتی از این موضع گیریها مطلع شد، از سردار شیر احمدخان صرف نظربه محمدولیخان رجوع نمود تا به تشکیل کابینه بپردازد، مگر محمدولیخان هم عذر آورد و شاه مجبور شد دوباره مسئولیت صدارت را خود بدوش بگیرد. لهذا عبدالعزیز خان به حیث وزیر حرب ، غلام صدیق خان به حیث وزیر امور خارجه، عبدالاحدخان وزیر امور داخله، علی احمد وزیر تجارت، عبدالهادی داوی رئیس شورا، شیر احمد به حیث ناظر عمومی و وزارتخانه ها، منصوب شدند و وزیران سابق مالیه و معارف و عدلیه بحال خود باقی ماندند.

بقول منشی علی احمد: «مگر این حکومت مورد پسند غلام صدیق خان و حزب جمهوریت نبود. آنان که ناراضی شده بودند، فیصله کردند تا یکی از اقوام را برای بغاوت و شورش تحریک نمایند. غلام صدیق خان به سبب پدر خود غلام حیدرخان که در عهد امیر عبدالرحمن خان در مشرقی (ننگرهار) سالها خدمت کرده بود، در میان اقوام ننگرهار صاحب نفوذ و اعتبار زیاد بود. بنابراین به دونفر از رؤسای شینوار، محمدافضل و محمدعلم [که در لویه جرگه ۱۹۲۸ اشتراک کرده بودند و شاهد فیصله ها و سخن رانیهای شاه در جلسات لویه جرگه و جلسات قصر ستور وزارت خارجه بودند] وعده های بزرگ داده دوباره به وطنشان اعزام نمود تا اقوام خود را بشورش وادارند. آنها به مجرد رسیدن به وطن خود جرگه قومی تشکیل دادند و به اقوام شینواری خود گفتند: "فیصله این است که دختران شما را برای تحصیل به ترکیه اعزام میکنند، ولی اگر کسی بخواهد دختر خود را از رفتن به ترکیه معاف کند باید مبلغ پنجمصد روپیه بپردازد." (۱۷) مگر غبار علت شورش شینوار را بر خورد اقوام سنگوخیل با کوچیان میدانند که حکومت اعلی به شکایت مردم شینوار گوش نداد و باعث قیام مردم شینوار گردید. (۱۸)

داکتر حسن کاکر ادامه میدهد، شاه در آغاز سعی نمود تا مردم شورشی را از راه مذاکره آرام کند، ولی وقتی دید که مذاکره فایده ندارد دست به بمباران شورشیان برد، بمباران طیارات شورشیان را به لجاجت کشانید. [غبار و ملا فیض محمد از بمباران مردم شینوار سخن نمیگویند. امان الله خان حتی بر گروه بچه سقاو که در ده کبیک سنگر گرفته بود و رجال نظامی با اصرار از وی خواست میگردید تا اجازه دهد که طیارات دولتی محل اقامت بچه سقاو را بمباران کند، مگر شاه دلیل می آورد که این طیارات برای دشمنان افغانستان است نه برای مردم افغانستان، و بچه سقاو هم یکی از فرزندان همین اب و خاک است، پس چطور ممکن است که وی دستور بدهد تا اقوام شینوار را بمباران کند ولی غبار و فیض محمد کاتب از این عمل شاه یاد آوری نکنند؟] شاه سردار شیر احمدخان را با اختیارات رئیس تنظیمیه به جلال اباد فرستاد تا بغاوت کنندگان را با قوت نظامی خاموش نماید. همزمان به اعزام سردار شیر احمدخان غلام صدیق خان چرخنی نیز پیشنهادهای بمنظور خاموش کردن شورش به شاه پیش کرد و اجازه یافت تا به ننگرهار برود. غلام صدیق خان به جلال اباد و از آنجا نزد شورشیان شینوار رفت و بعد از دو هفته دید و بازدید بامشران و بزرگان شینوار با لیستی از خواستههای شورشیان به کابل برگشت که توسط ملایان نوشته شده بود و در آن تمام ریفورم های شاه را رد و هم تبعید محمود طرزی را با تمام خانواده اش تقاضا میکرد. به قول منشی علی احمد: «هدف غلام صدیق خان چرخنی از رفتن به شینوار این بود تا آتش [شورش] را بیشتر پکه کند.» برآستی وی به جای خاموش کردن شورش بر آتش آن روغن ریخت و بعد از بازگشت او شورشیان بر جلال اباد حمله کردند. منشی علی احمد می افزاید: «غلام صدیق خان با نظر داشت خصوصیت اقوام مومند و خوگینانی، طرق دستیابی به اسلحه از نزد عساکر دولتی را نیز به آنها نشان داد.» (۱۹)

در همینجا داکتر کاکر از قول فیض محمدکاتب علاوه میکند که: «غلام صدیق خان با دو رویی اسارت خود را بدست شورشیان جعل کرد، مگر در واقعیت خودش به کمپ شورشیان رفت و آنها را برای حمله بر جلال اباد تحریک نمود. پس از آن شورشیان بر شهر حمله کردند و عساکر دولتی موفق به جلوگیری شورشیان نشدند.» (۲۰) شهر مورد چور و چپاول شورشیان قرار گرفت. ارتباط تلفن با کابل قطع گردید. [قصر سراج العماره در آتش سوخت.] سردار شیر احمدخان بکابل فراخوانده شد و بجای او والی علی احمد خان به ننگرهار رفت. والی علی احمدخان که با خصوصیات اقوام ننگرهار بلدیت داشت توانست از راه دادن تحفه و سوغات به سران شورشی غایله را خاموش کند و آنها را به اطاعت از شاه دعوت نماید، مگر او زمانی به اینکار موفق شد که شاه قدرت را به برادرش سردار عنایت الله خان واگذار و راهی کندهار شده بود. (۲۱)

منشی علی احمد در مورد نقش محمدولیان در سقوط دولت امانی مینویسد: «در وزارت حربیه، حبیب الله که حیثیت دست راست محمد ولیخان را داشت، معاون بود. محمد ولیخان بر او باور و اعتماد کامل داشت. به تدریج تمام افرادی که جنرال نادرخان در وزارت حربیه نصب کرده بود تعویض شدند. کم ساختن اردو از طریق بودجه صورت گرفت. پول های ذخیره شده نظامی برای خرید چیزهای دیگری به مصرف رسید. خریداریها توسط اشخاص فاسد صورت گرفت که در نتیجه محمدولیان و حبیب الله جیب های خود را پر کردند.»

منشی می افزاید: «برای اینکه حکومت کمزور و ناتوان تر شود، راه اساسی این بود تا اگر یک وقتی انقلابی بوقوع بپیوندد میباید عساکر از دولت ناراضی میشدند، بنابراین محمد ولیخان با همین اندیشه عمل کرد. قشله های عسکری در ولایات بر اساس قرعه اعمار شد. برای عساکر گاهی غله گی پوره داده میشد مگر افسران آنها خود بر میداشتند و به عساکر غله گی بخور و نمیری میرسید. بنابراین عسکری که خود گرسنه بود نمیتوانست به خانواده خود نفقه تهیه کند و در نتیجه خانواده عساکر مجبور میشدند که دست به گدائی دراز کنند.» (۲۲) این سپاهیان خوار و ایتز در شورش شینوار از این هم بیشتر صدمه دیدند. بقول فیض محمد: «تنها رساله شاهی از دل می جنگینند و بقیه سپاه در حال بغاوت بودند.» (۲۳) و غبار اشاره میکند که: اختلال در دستگاه اداره ... بجایی رسید که دزدی فقط با سیصد نفر تفنگدار ... برپایتخت افغانستان حمله برد و وزارت حربیه فقط هشتاد نفر برای دفاع حاضر کرده توانست و بس.» (۲۴)

داکتر کاکر در جمله عوامل سقوط دولت امانی بعد از برشمردن اشتباهات شاه، در مورد نقش محمدولیخان مینویسد: در سقوط سلطنت شاه امان الله، محمدولیخان در رأس گروه جمهوریخواهان، و حضرت شوربازار با همدستی برخی رجال دیگر نقش تعیین کننده داشتند. در گروه جمهوریخواهان دو نفر پیش گام یعنی محمدولیخان و غلام صدیق خان از روی پروگرام بطور پنهانی مردم شینوار و کوهدامن را تحریک به ایجاد نا امنی و زمینه را برای سقوط کابل هموار نمودند. این هر دو کسانی بودند که شاه به آنها مقام های بزرگ و انعامهای کلان داده بود. مقام هایی که شاید در نظام جمهوری هم برای شان میسر نمیشد. شجاع الدوله و وزیر دربار محمدیعقوب هم از جمله همین گروه بودند. والی علی احمدخان بارکزی هم هوا خواه جمهوری بود، مگر از گروه محمدولیخان نبود. تمام این کسان به عنوان مامورین بلند رتبه امور کشور را پیش می بردند، مگر در خفا برای آوردن نظام جمهوری کارها را خراب میکردند. بنابراین اینان علاوه بر اینکه با دو رویی کار و زندگی میکردند، این را نمیدانستند که نظام جمهوری با کدام کودتا پیروز خواهد شد و آیا چنین نظامی استحکام خواهد یافت؟ از میان جمهوریخواهان هیچکسی صاحب وجهه ملی نبود که مردم بر او اعتماد کنند و او را برهبری برگزینند و او بتواند امنیت را در کشور قایل نماید. پس جای تعجب نیست که در وقت هرج و مرج در کابل هر یک از اینها مثل سایر مشروطه خواهان چون خس بر روی آب بهر طرف سرگردان شدند. رهبران حزب جمهوری در همان اول و هله دست بیعت به پسر سقاو پیش کردند. بدینگونه جمهوریخواهان بشمول حضرت شوربازار و تعدادی از سرداران و ملاها، پادشاهی یک دزد داره ئی و بیسواد را بر پادشاهی امان الله خان در افغانستان ترجیح دادند.» (۲۵)

فیض محمدکاتب میگوید: «وزراءخاین و افراد با نفوذ کابل مثل حضرت شوربازار (گل آغامجددی)، سردار محمدعثمان خان، محمدولیخان و عده دیگر قبلاً به پسر سقاو وقت مناسب حمله بر کابل را نشان داده بودند و پشتیبانی خود را به او وانمود کرده بودند.» (۲۶) و در جای دیگری فیض محمد کاتب، انقلاب پسر سقاو را «انقلاب فجیع بار» نامیده علاوه میکند: «بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عبادنهاد، بغض و فحشاء را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاد.» (۲۷)

نظر سفير ايران :

مهدی فرخ، سفیر ایران در کابل که رجال دربار و ارکان دولت امانی را بخوبی از نزدیک میشناخته و در مورد شان کتابی بنام «کرسی نشینان کابل» نوشته ، در باره محمد ولی خان و نادرخان مینویسد: آقای محمدولیخان پسر ابوالفیض خان دروازی است و جزء مهاجرین افغانستان ، در امارت امیر حبیب الله خان به ریاست غلام بچه گان و خزانه داری عین المال با مقرری سال یک هزار روپیه اضافه موجب و با همین مبلغ موجب امرار معاش مینمود. محمدولی خان شخصاً بسیار خلیق و متواضع و متین و موقر و در امور سیاسی از تمام رجال افغانستان اعلم و موقع شناس و مأل اندیش تر است. محمدولی خان به واسطه رقابت با نادرخان پارتی مخصوص دارد و خیلی مراقب است که حتی المقدور محمدنادرخان را از افغانستان دور کرده و اگر میسر نشود اقلاً از کار خارج نگاه دارد. (۲۸) همین مولف یاد آور میشود که به دستور محمدولیخان ، محمدصدیق خان چرخي با سپهسالار نادرخان طرح رفاقت و دوستی ریخته بود تا حرکات او را زیر نظر داشته به محمدولیخان اطلاع بدهد ، مگر نادر خان این موضوع را درک نموده وی را از خودطررد کرد. (۲۹)

از روایات مهدی فرخ سفیر ایران در کابل معلوم میشود که یکی از علل دشمنی نادرخان با برادران چرخي ، همانا هموائی شان با محمدولی خان بود و چون نادرخان در رقابت با محمدولی خان شکست خورد و از وزارت حریبه مجبور با استعفا گردیده بود ، چندی بعد شاه او را به سفارت فرانسه گماشت ، اما نادرخان در سال ۱۹۲۶ از سمت خود از سفارت در فرانسه نیز استعفا داد و در فرانسه به تبعید بسر می برد. هنگامی که شاه در سفرش به اروپا به ناپل رسید و نادرخان و برادرانش به ملاقات شاه رفتند، شاه از نادرخان خواست بکشور بازگردد، اما نادرخان برگشت خود را مشروط به برکناری «محمدولیخان ، غلام نبی خان ، محمود سامی ، غلام صدیق خان و محمودطریزی» وانمود ساخت ، ولی امان الله خان آنرا رد کرد. (۳۰)

اختلاف نادرخان با محمدولیخان و محمودسامی و غلام نبی خان و برادرانش که وابسته به محمد ولیخان بودند از زمان قبل از شورش خوست علنی و روشن شده بود، بنابراین نادرخان پس از قدرت یابی، شکی نیست که از زبان نزدیکان و ارکان دولت بچه سقاو حکایاتی را خود شنیده و این روایان حوادث سقوط کابل، اطلاعات و اسناد و مدارک دیگری را در دسترسی او گذاشته اند و نادرخان به استناد آن مدارک محمد ولیخان و محمود سامی را به محاکمه سپرده تا اگر آن شواهد در محکمه به اثبات برسد، هم محمدولیخان و محمود سامی محکوم بجزا شوند و هم انتقام مخالفت خود را از ایشان گرفته باشد.

چشم دید مرحوم غبار :

مرحوم غبار که خود در محاکمه محمد ولیخان شاهد صحنه بوده مینویسد: «محمد ولیخان احضار و مقابل میز رئیس جا داده شد. او همان چهره آرام و سنگین همیشگی خود را داشت و با متانت و خونسردی قرائت اوراق تحقیقات ابتدائی را شنید. چون جوابهای کتبی خودش اتهامات هیئت تحقیق را به وضاحت تردید و ابطال نموده بود، منتظر بود رئیس مجلس اتهامات حکومت را علیه او ثابت نماید، مدعی اثبات جرم شهود را پیش کشید و از همه اولتر احمدعلیخان لودین بلفظ «اشهد بالله» شهادت داد که: «محمد ولی خان راز عدم تعهد شاه امان الله خان رابا بچه سقاو افشاء کرده و برای حبیب الله و سیدحسین احوال داده است تا بالای حکومت بدگامان شده و بنای شرارت گذاشتند.» غبار ادامه میدهد: «وقتی که احمدعلی شهادت خودش را ادا کرد، محمدولی خان با استحقار نگاهی به او انداخته و جواب سابق خود را تکرار کرد: «بچه سقاو یک دزد کوه گریز بود خواهش کرد که با او عهد قرآن و تضمین جان شود، آنگاه خودش را تسلیم میکند. اما من چنین عهدی را با یک دزد نپذیرفتم و تسلیم بدون شرط او را خواستم.» آنگاه احمدعلی بایستاد و با لهجه دریده گفت: «والله خاین استی! بالله خاین استی!» محمد ولیخان بر رئیس مجلس خطاب کرد: «شما که رئیسید، حفظ آداب گفتگو را در مجلس بعهده دارید، نباید اجازه بدهید که آدمی مثل احمدعلی خان هرزه درائی کند. و اما من حاضریم که نه تنها از کارهای خود بحیث وکیل اعلیحضرت امان الله دفاع کنم بلکه خودم را مسئول و جوابده تمام اعمال و اقوال اعلیحضرت امان الله خان میدانم.» اما رئیس مجلس مجال نداد و شهود دیگری را پیش کشید که همه بنوعی از انواع وابستگی محمد ولی خان را با بچه سقاو شهادت دروغین دادند.» (۳۱)

غبار شهود دیگر را اینطور نام می برد: «شهود اثبات جرم علیه محمدولی خان هم مامورین و اعضای باند بچه سقاو بودند از قبیل: خواجه بابو خان کوهدامنی وزیر داخله بچه سقا، عطااللهخان صاحبزاده وزیر خارجه بچه سقا، آغاسیداحمد خان رئیس ضرابخانه سقوی، سید آقاخان قوماندان کوتوالی سقوی، خواجه میر علم خان و عبدالرحیم خان کوهدامنی، همچنین از کارکنان حکومت جدید، گل احمد خان ملکیار معین وزارت عدلیه، امیرمحمدنام بهسودی و زین العابدین خان جزء شهود علیه محمدولی خان بشمار میرفتند. اعضای دیوان عالی ۷۵ نفر و از جمله دونفر از کابینه بر سر اقتدار، ۳۳ نفر از شورای کذائی و ۳۲ نفر از ولایات بودند.» (۳۲)

گرچه اعلیحضرت امان الله خان در همان آغاز محاکمه محمدولیخان ضمن تلگرامی عنوانی ریاست دیوان عالی محاکم بر بیگناهی محمدولیخان شهادت داده بود، مگر این تلگرام در دسترس دیوان محاکم قرار نگرفت و در نتیجه محمدولیخان با محمودسامی در ۱۹۲۰ به ۸ سال حبس محکوم شد و سپس در سال ۱۹۳۳ محمدولیخان اعدام گردید.

باورشاه امان الله:

سردار کبیرالله سراج برادر زاده اعلیحضرت شاه امان الله که اکنون ۷۸ سال دارد و در امریکا اقامت دارد، ضمن تلفونی در مورد محمدولی خان دروازی وکیل مقام سلطنت در غیاب شاه امان الله به نکته مهمی اشاره کرده گفتند: در سال ۱۹۵۲ من به دیدن کاکایم اعلیحضرت شاه امان الله به سویس رفتم و روزی در مورد محمدولیخان صحبت بمیان آمد. اعلیحضرت مرحوم گفتند که محمدولیخان شخصی صادق و نسبت به من مرتکب خیانتی نشده بود و اگر میشد من دخترم را به پسر او نمی دادم. شاه متذکر شدند که من طی تلگرامی عنوانی نادرشاه به بیگناهی محمدولیخان گواهی دادم، اما او را بجرم خیانت به من (شاه امان الله) محکوم به اعدام ساختند، درحالی که خود نادرشاه سلطنت را بنام من گرفت و بعد آنرا غصب کرد. بنابراین اگر بنا بود کسی بجرم خیانت بمن محاکمه گردد، بایستی شخص نادرشاه محاکمه میشد نه کسی دیگری. آقای کبیرالله سراج علاوه نمودند که: علت دشمنی نادرشاه با محمدولی خان دروازی، یکی نفرت شدید محمدولیخان از انگلیسها بود و دیگری رفتن او در رأس هیئتی به مسکو و ملاقات او با لنین و انعقاد نخستین قرارداد دوستی با حکومت روسیه شوروی بود. به این دلیل محمدولیخان مورد خشم و انتقامکشی نادرشاه قرار گرفت و محکوم به اعدام گردید تا انگلیسها را خوشنود ساخته باشد.

نظر آصف آهنگ:

افزون بر آنچه گفته آمدیم، باری از جناب آصف آهنگ که از صداقت گفتار و حافظه قوی برخوردارند، تلفونی پرسیدم: آیا شخصی به نام منشی علی احمد در دربار شاه امان الله کار میکرده است؟ جواب دادند که بلی منشی علی احمدجان شالیزی یکی از منشیان دفتر اعلیحضرت امان الله خان بودند، اما چندان نقش مهمی نداشت، مگر آخرین سرمنشی دفتر اعلیحضرت امان الله خان پدر مرحوم محمد مهدی خان بود.

پرسیدم: آیا خبرداری که او کتابی در مورد سقوط شاه امان الله نوشته و بعد آن کتاب از طرف یک انگلیس به زبان انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۹۲۹ چاپ شده است و نسخه های آن در کتابخانه های انگلستان موجود است و یک کاپی از همین کتاب راداکتر علی ارغنداوی برای داکتر حسن کاکر به امریکا فرستاده و داکتر کاکر برویت آن و سایر منابع کتابی زیر عنوان «دپاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتته» نوشته که بر مبنای این کتاب دیده میشود که شورش شینوار اصلاً به تحریک غلام صدیق خان چرخ و شخص محمدولیخان صورت گرفته است. سپس مطالب دیگری که در آن کتاب به ارتباط تحریکات غلام صدیق خان چرخ و روایت شده، بیان کردم.

جناب آهنگ صاحب ، بدون درنگ گفتند: نه خیر تمام این روایتها ولو از روی هرمنبعی که صورت گرفته باشد، غلط محض است. محمودلیخان در عین حالی که در آغاز از مشروطه خواهان بود، بعدها طرفدار جمهوریت شد، مگر از شخصیت های مهم دولت امانی و از دوستان بسیار صمیمی اعلیحضرت امان الله خان و بسیار مورد اعتماد شاه بود و بر اساس همین دوستی و اعتماد بود که شاه پسر محمودلی خان را با خود به ایتالیا برد و دختر خود را به وی داد. ثانیاً شاه تا آخر نسبت به محمودلیخان بی اعتماد نشد و در هنگام محاکمه محمودلی خان نامه ای مبنی بر بیگناهی محمودلی خان از ایتالیا فرستاد و هرگونه شهادت علیه محمودلیخان را عاری از حقیقت دانست، مگر مکتوب امان الله خان را نادرخان اصلاً باز نکرد و بدسترس قاضی القضاة نگذاشت. ثالثاً چون محمودلیخان از ناحیه پا مریض بود، شاه خودش به قلم خود مکتوبی نوشت و او را با محمود طرزی یکجا از وظیفه سبکدوش نمود، و نیز وی را اجازه داد تا برای تداوی به خارج برود.

آقای آهنگ در مورد برادران چرخی گفتند: برادران چرخی نه تنها از مشروطه خواهان بودند، بلکه به گروهی تعلق داشتند که خود را امانیست مینامیدند و غلام نبی خان چرخی همان کسی بود که بعد از سقوط شاه در کابل، با عده ای از نیروهای کمکی روسی از سمت شمال وارد افغانستان شد و مزار را فتح و بسوی سمنگان پیش آمدند و به شاه اطلاع دادند که از شمال بسوی کابل پیش می آیند و شاه هم از سوی قندهار بطرف کابل حرکت کنند. مگر شاه که از گرفتن سلطنت با جنگ و برادر کشی کاملاً بیزار بود و قصد خروج از افغانستان را داشت، برایش اطلاع داد که من از پادشاهی با زور بیگانه بیزارم، اگر برای پادشاهی خود میجنگی، بجنگ، مگر من پادشاهی نمی خواهم و همان بود که غلام نبی خان از جنگ دست گرفت و از راهی که آمده بود پس بازگشت. و برادرش غلام صدیق خان چرخی نیز از گروه امانیست بود و هر تهمتی که بر او بسته شود نادرست است، زیرا خواهر ملکه ثریا، خانم غلام صدیق خان بود و عضو خاندان سلطنت بشمار میرفت. (مطالب آقای آهنگ از روی حافظه یادداشت شده است)

نتیجه :

باملاحظه فاکتها و اشارات فوق الذکر مؤرخین و تذکرات منشی علی احمد در باره محمودلیخان، انسان دچار سرگیجه می شود که چگونه ممکن است محمودلیخان با تمام صلاحیت و قرب و منزلتی که در نزد شاه امان الله خان داشت و شاه تمام مدارج عزت و قدرت را برایش فراهم کرده بود و با از دواج بانزدیکان خاندان شاهی در واقع عضو فامیل سلطنت شناخته میشد (دختر مامای سراج الخواتین، عذرا سلطان صبیبه فقیر محمد خان شاغاسی در حباله نکاح محمد ولیخان بود.) و در مدت مسافرت شاه به اروپا و حتی پس از عودت شاه از سفر بحیث وکیل مقام سلطنت کارکرد و در همه امور مملکت مانند شاه صاحب اختیار و صلاحیت بود، دچار یک چنین اشتباه بزرگ بشود که دست در دست یک آدم بی سواد و دزد معروف بگذارند و رژیمی را که خود بنیاد هشته بود و از هر لحاظ بر حکومت داره ئی حبیب الله معروف به بچه سقاو، رجحان داشت، بادست خود سرنگون بسازد و تمام زحمات و امیدهای شاه امان الله و روشنفکران را برای تحولات و دگرگونی های اجتماعی بر باد بدهد؟ شاید در حق رجالی که در سرنگونی شاه امان الله دست داشتند و در عین حال از نزدیکترین و مقرب ترین دوستان و وابستگان شاه نیز بودند، این بیت شاعر خوبتر صدق کند که گفته است:

**شیشه نزدیک تر از سنگ ندارد خویشی
هر مصیبت که بهرکس برسد از خویش است**

و اما اگر تذکرات سردار کبیر الله خان سراج از قول شاه امان الله مرحوم را و شهادت آقای آهنگ را که یکی از شخصیت های ملی و نیک نام است و از لحاظ قومی و نژادی هیچگونه وابستگی با غلام صدیق خان چرخی و برادران چرخی و محمودلی خان ندارند، و خود نیز از مشروطه خواهان سوم کشور است و شش سال زندان را دیده اند، و من آنچه که ایشان برای من گفتند، اینجا منعکس ساختم و نیز روایات منشی علی احمد را در نظر بگیریم. میتوان گفت: تا زمانی که اصل نوشته منشی علی احمد بدست نیامده باشد و مورد تائید مراجع موثق قرار نگیرد، دلایل دست داشتن محمودلی خان و غلام صدیق خان چرخی در شورش شینوار و تقویت بچه سقاو برای سقوط شاه امان الله را، ناکافی اعلام میکنم .

پایان

مآخذ و رویکردها:

- ۱ - حبیبی ، جنبش مشروطیت در افغانستان، ۱۳۶۳، کابل، ص ۱۴۱
- ۲ - فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان، ۱۹۹۷، امریکا، ص ۲۲۲ - ۲۲۴
- ۳ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۸۰۲ - ۸۰۴
- ۴ - فضل غنی مجددی ، ص ۲۲۹
- ۵ - حبیبی ، جنبش مشروطیت ص ۱۲۳،
- ۶ - سیستانی و دیگران ، بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹، ۱۹۸۹، ص ۲۱ - ۲۲

تعداد صفحات: ۸ از 9

- ۷ - غبار، ص ۸۱۵
- ۸ - فضل غنی مجددی، ص ۲۲۹
- ۹ - فضل غنی مجددی، ص ۲۶۷
- ۱۰ - فضل غنی مجددی، ص ۲۷۴
- ۱۱ - فضل غنی مجددی، ص ۲۶۶
- ۱۲ - فضل غنی مجددی، ص ۲۶۷
- ۱۳ - فضل غنی، ص ۲۶۷
- ۱۴ - ریه تالی استیوارت، آتش در افغانستان، ترجمه یار محمدکوهسار کابلی، چاپ پشاور ۲۰۰۰، ص ۱۶۱
- ۱۵ - همان، ص ۷۷
- ۱۶ - دکتر حسن کاکر، دپاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه، ۱۳۸۴ ص ۱۵۴
- ۱۷ - کاکر، دپاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه، ۱۳۸۴، ص ۹۶، منشی علی احمد، سقوط امان الله، ص ۲۵
- ۱۸ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ۸۱۸
- ۱۹ - کاکر، همان اثر ص ۹۸، منشی علی احمد، ص ۲۶
- ۲۰ - کاکر، همان، ص ۹۸
- ۲۱ - کاکر، همان، ص ۹۹، فیض محمد، کابل تحت محاصره، ص ۵۲
- ۲۲ - کاکر، همان، ص ۱۲۴، منشی علی احمد، سقوط امان الله ص ۱۰
- ۲۳ - کاکر، همان، ص ۱۲۵، فیض محمد، کابل تحت محاصره، ص ۲۵
- ۲۴ - غبار، ص ۸۱۴
- ۲۵ - کاکر، همان، ص ۱۳۶-۱۳۷، منشی علی احمد، ص ۲۳
- ۲۶ - کاکر، همان، ص ۱۰۷-۱۰۸، فیض محمدکاتب، ص ۳۸
- ۲۷ - فیض محمدکاتب، نژادنامه افغان، چاپ ایران، ص ۴۱
- ۲۸ - مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل، ص ۱۱۳-۱۱۶
- ۲۹ - همان، ص ۷۸
- ۳۰ - آتش در افغانستان، ص ۵۳
- ۳۱ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۶۳
- ۳۲ - غبار، ج ۲، ص ۶۲